

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد / بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینه ایران

محمد قراگوزلو
۱۶ اپریل ۲۰۱۴

سکتاریسم اپورتونیستی جناب مقدم!

در آمد

این متن نوشته ای است تلخ و نادلچسب که به راستی اگر طرح آن اجتناب ناپذیر نبود، هرگز شکل نمی بست. حتا بعد از نگارش نیز در انتشار آن تردید داشتم. در شرایطی که "زندان های کشورم / از شبنم و شقایق / سرشارند"؛ در شرایطی که پتانسیل جنبش کارگری ایران برای آزادی شاهرخ زمانی و دیگر فعالان کارگری در بند بسیج شده است، در شرایطی که کارگران ایران به دلیل دستمزدهای سه تا چهار برابر زیر خط فقر بیش از هر زمان دیگری در خطر فلاکت قرار دارند، در شرایطی که جنبش کارگری ایران در متن مبارزه طبقاتی از سوی بورژوازی نئولیبرال مورد تعرض جدیدی واقع شده است و همه فعالان این جنبش می باید با پرهیز از خرده کاری به انکشاف این مبارزه دامن بزنند... اما متأسفانه دو سه نفر بنا بر یک عادت دیرین وارد ایجاد یک کمپین و به عبارت بهتر اسکاندال جدید شده اند. قرار نداشتم به این کمپین و بیانیه نویسی جواب دهم. به این دلیل روشن که وزن جنبشی این افراد خلاف تصور و توهم شان – مبنی بر رشد و عروج در عمق جنبش کارگری- نازل تر از این خود فریبی و فیل بینی های تو خالی است. اما از آن جا که این دو سه نفر به همین اندازه توان تخریبی در سطح جنبش کارگری دارند به این جمع بندی رسیدم که از منظر این یادداشت و در آستانه یک مه ۲۰۱۴ ضمن پاسخ به چند افتراء و تهمت، نقبی هم زده باشم به مواضع و تحلیل های لیبرالی و راست جناب مقدم و استادش.

ظرف چند سال و چند ماه اخیر آقای مقدم مخیر بوده که بین حقیقت و صداقت از یک سو و استاد دیرینش از سوی دیگر یکی را انتخاب کند. نوشته اخیر او پیش بینی توأم با احتیاط ما را تأیید کرد. ایشان کنار استاد ایستاد. چرا که بهتر از هر کسی می داند ناف حیات سیاسی اش به "نظریه پردازی" حضرت استاد، پیوند خورده است. می شد کنار استاد هم ایستاد اما کمی بی سر و صدا و توأم با چاشنی انصاف. اما ایشان ترجیح داد روند خاک سپاری حقیقت را با کله طی کند. این فقط یک انتخاب سیاسی نیست. امضای نهائی سند توده ایستی نیز هست. او نشان داد که در کار جنگ روانی و سند سازی استاد است. سندی که اخیراً با شوق و ذوق و در دفاع از استادش منتشر کرده است، می تواند دیباچه ای برای محاکمه صحرائی این قلم و اعزام به اردوگاه کار اجباری قلمداد شود.

http://www.wsu-iran.org/bayanie/rm_efrazani.pdf

من قصد پاسخ درست و حسابی به وارونه نویسی مطروحه را ندارم اما فی الجمله برای تصریح دورنمایی از حقیقت به چند نکته اشاره می‌کنم.

الف. سندسازی و جنگ روانی! مجله آرش (۱۰۸) ویژه نامه ای است در مورد جعل تاریخ و سندسازی. افراد معتبری در این شماره مقاله نوشته اند و هر یک از زوایای مختلف به "رسالت" خطیر سندسازی و جعل پرداخته اند. کم و بیش همه - از جمله صاحب این قلم- به ترفندهای سندسازان روسی در دوران حاکمیت خط ستالین اشاره کرده اند. ای کاش جناب مقدم نیز مقاله ای می نوشتند و تجربیات امنیتی- بریائی خود را در اختیار همگان می گذاشتند. چپ ایران سندساز نداشت که آن را هم یافت. اجازه بدهید از وسط داستان ادامه دهیم! باری دوستانی که در جریان ماجرا هستند می دانند که یادداشت دوم من در خصوص پارازیت نویسی استاد جناب مقدم در تاریخ ۱۷ جنوری ۲۰۱۴ در فیس بوک شخصی ام منتشر شد. در تاریخ ۱۸ جنوری دبیر محترم کمیته اجرائی جناب مقدم، ضمن درج کامنتی در همان صفحه اعلام کرد که خط رسمی سازمانش هرزه نویسی تحت عنوان کامنت نیست. اما هنوز ۲۴ ساعت نگذشته بود که پته خود و "لیدر" جنبش کارگری و استادش را بیرون انداخت. کامنت دبیر محترم کمیته اجرائی جناب مقدم مؤید همه ادعاهائی بود که من در این مدت مطرح کرده بودم. کامنتی که بی کم و کاست خلاصه و رونوشت همه آن کامنت هائی بود که ظرف دو سال گذشته زیر مقالات من نوشته می شود؛ کامنتی که در فاصله یک روز بعد از آن تکذیبی ای کذائی منتشر شد. کامنتی که ناخودآگاه تمام مقاومت و تکذیبی های جناب مقدم و استاد را فرو می ریخت. زمانی که آن کامنت با **جعل ای میل و یک یادداشت موهن** در سایت همکار و رفیق جناب مقدم (سایت عصر ما) منتشر شد و تا ۵ روز ادامه پیدا کرد، به وضوح معلوم شد چه کسانی از طریق جنگ روانی افتراء و تهمت می زنند. اینک آقای مقدم دست به جعل سند می زند و وقایع را پیش و پس می کند. به نظر من کامنت دوم دبیر محترم کمیته اجرائی ایشان عین سیاستی است که استاد دنبال می کند. آنان به دنبال این کامنت نویسی آشکار وارد فاز واقعی خود شدند و در سایت "عصر ما" - از مجموعه سایت های سازمانی شان- دست به یک **حرکت پولیسی** زدند. این سایت که متأسفانه و بدون اعتناء به مخالفت و هشدار این قلم با مقالات من به روز می شد ناگهان کشف کرد که بنده "پیری فرتوت و فرومایه و کذاب و مشکوک و پروژه دهه شصت هستم و روز؛ روز انتشار مقالات من نیست بل که روز افشای من است" معنای مستقیم این عبارات به وضوح می گوید که من پولیس هستم و باید افشاء شوم.... اما نمی گوید از کی و چه گونه به این کشف کشف نائل آمده؟ چرا تا دیروز و با وجود اعتراض مکرر من سایت های این جریان مملو از مقالات این "پروژه" بوده است؟ البته دبیر محترم کمیته اجرائی جناب مقدم دست به یک اقدام امنیتی دیگر هم زد و آن **جعل یک ای میل و انتساب به من** بود. یادداشتی که در کنار آن ای میل آمده بود می گفت که من برای این سایت مقاله فرستاده ام. سایت "عصر ما" و سایت های منسوب به جریان جناب مقدم لابد مقالات زیادی دریافت می کنند اما در میان این همه مقاله دریافتی فقط مقالات من را منتشر می کردند. آقای مقدم از توضیح این دوگانگی مستاصل است. همچنین ایشان از شرح این مهم که چه را با وجود اعتراض ۳ سال پیش من باز هم سایت های جنابش مقالات من را چپاول می کرده اند، ناتوان است. در این جا لازم است بار دیگر تأکید کنم که من هرگز با سایت های جریان آقای مقدم و از جمله سایت جنبی ایشان مکاتبه ای نداشته ام و ای میل منتشر شده و منسوب به من یکسره و از بیخ و بن جعلی است. واضح است که ابعاد این رویکرد کثیف از درج یک ای دی فراتر می رود. همه ما کم و بیش صدر و ذیل مقالات مان یک ای دی درج می کنیم.

مسأله اما این نیست! چنان که دانسته است از زمان رواج مکاتبات الکترونیک در همه جای دنیا یکی از تلاش های پولیس سیاسی رخنه به ای میل افراد از طرق مختلف بوده است. در نتیجه انتشار یک ای دی - حتا جعلی- و کثیف تر از آن انتشار محتوای مکاتبه فقط یک ترفند پولیسی به منظور مرعوب کردن رقیب است. من نمی دانم انسان های

شریف نام این روی کرد را در کدام ترم سیاسی جای می دهند اما می دانم که باز شدن این در می تواند تمام دیوارهای اعتماد و رفاقت را در هم بشکند. آن چه که در زیر می خوانید عین شاهکار پولیسی دبیر محترم کمیته اجرائی جناب مقدم است که ۵ روز بعد و پس از آن که فهمیدند به کاهدان زده اند، حذف شد:

Mohammad qharaQozloo mohammad.qhaq@gmail.com

(PM (19 hours ago ۶:۰۷

رفقای عزیز

مطلب ضمیمه را برای انتشار خدمتتان ارسال می دارم

با احترام

محمد قراگوزلو

امروز بیست و ششم جنوری، طبق روال همیشگی و از طریق ایمیل همیشگی قراگوزلو مطلبی برای انتشار در سایت عصر ما، به آدرس من ارسال شده است. همزمان در سایت آزادی بیان مطلبی با امضای نامبرده به چاپ رسیده که از ما درخواست نموده نوشته های ایشان را چاپ نکنیم. کدام از این قراگوزلوها امتداد آپدیت شده قراگوزلوی دهه ۶۰ و هفتاد و هشتاد است؟ در عین حال، همانطور که انتظار می رفت سایت آزادی بیان طبق روال اپورتونیسیم متداول موجب دهندگان خویش، نوشته دیگری از این فرد را در بخش ویژه به چاپ رسانده است. این جریان ثابت کرده است که برای مقابله با کمونیستها با شیطان هم عقد اخوت می بندد.

با این حال قراگوزلو، این فرتوت فرومایه دست پیش انداخته تا پس نخورد. مباحثات چند روز گذشته برای هرکه در جریان بوده روشن کرده که روز، روز انتشار مقالات او نیست. روز، روز افشای چهره واقعی اوست.

طرح اتهام "موجب" گیری به مخالفان سیاسی- در این جا سایت آزادی بیان- انسان را به یاد کمپین هائی می اندازد که ایشان علیه این و آن با تکیه بر عنصر "پول" راه انداختند! البته آقای مقدم از ارائه این مختصر روشنگری نیز ناتوان است که سایت آزادی بیان از کی و کجا "موجب" می گیرد و مضافاً چرا ایشان و دوستانش نوشته های خود را در یک سایت "موجب بگیر" منتشر می کنند؟ نکته باریک دیگر این که جناب مقدم ظاهراً علیه "فرهنگ افتراء و تهمت" شوریده است بی آن که ابتداء با خود و دوستان مقتدری اش تسویه حساب کرده باشد. سؤال ساده این است که آیا صفت "موجب بگیر" از مصادیق افتراء و تهمت هست یا نه؟ "عقد اخوت با شیطان" چه طور؟ اصولاً از نظر جناب مقدم این "کمونیست ها" چه کسانی هستند که سایت آزادی بیان برای مقابله با آنان نزد شیطان رفته است؟

به نظر جناب مقدم متن یادداشت فوق فقط کمی با ادبیات سازمان ایشان متفاوت است و لابد در محتوا توافق کیفی وجود دارد. این ابتدال نظری در نوع خود نوبر است. در مورد پیشه و پیشینه سیاسی افراد فعلی می توانم به این بیت حافظ تکیه بزنم:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

مگر فرار نبود "روز، روز افشای چهره واقعی" من باشد؟ پس چرا افشاء نمی کنید؟ شما که دست افشاگری تان پرتوان است! تمام دار و ندار و اعتبار شما و همپالکی های تان برای "افشاگری" چند مقاله سطحی در جست و جوگر گوگل است که تاریخ آن ها به اندازه کافی منقضی شده است و من خود از پیشروان نقد آن ها بوده و هستم. بی چاره افرادی که تحلیل شان به اندازه یک جست و جوگر اینترنتی است.

جناب مقدم که برای یک یادداشت انتقادی آقای بهرام رحمانی گردنه‌ها را بست و گردن‌کشی‌ها کرد و روابط سیاسی به "تعليق‌ها" در آورد و هكذا، در برابر **اتهام پولیسی کارمند خود** خاموشی و سکوت و سیاست ماستمالی و فرار به جلو پیشه می‌کند تا نشان دهد مرگ خوب است اما برای همسایه! دریغ از یک جو انصاف!

دسته گل سایت "عصر ما" اگر حاصل یک اشتباه و عصبانیت موضعی بود می‌توانست چند ساعت بعد حذف شود اما آن اقدام پولیسی ۵ روز خود نمائی کرد و پس از آن که آقایان فهمیدند کمپین جدیدشان به یک رسوائی تازه تبدیل شده در یک حرکت بزدلانه کل آن را حذف کردند. جناب مقدم از این ماجرای کثیف، هوشمندانه و زیر سبیلی عبور می‌کند و من را به "کثیف نویسی و افتراء زنی" متهم می‌کند تا سندسازی اش تکمیل شود.

سایت عصر ما که تا تاریخ این اسکاندال متأسفانه و فرصت طلبانه با مقالات من به روز می‌شد از این تاریخ به بعد شده محل انعکاس مقالات دسته دوم اخبار روز و روشنگری. دوست عزیز! تو که تا همین یک دقیقه پیش دشمن خونی "**کانون مدافعان حقوق کارگر**" بودی؛ حالا چه اتفاقی افتاده؟ این دیگر اپورتونیزم ناب است!

روش آقای مقدم تداعی گر سبک کار حزب توده و "برادران با بصیرت روسی" است. آنان نیز برای تخریب و کشتن مخالفانشان دست به جنگ روانی و سندسازی می‌زدند. آقای مقدم هم راست نمی‌گوید و هم تمام واقعیت را نمی‌گوید. این روش حتا در دادگاه‌های بورژوائی نیز قبول نیست. صادق باش دوست عزیز!
یاد آوری! منظور من از سندسازی به سادگی این است:

در طرح حقیقت چند راه و بیراه باز کنید. مسیرها را وارونه کنید. وقایع را مطابق هدف ساقط کردن حریف پس و پیش کنید، بخشی را حذف و بخش مورد علاقه خود را اضافه و برجسته کنید و بر همین اساس و با توجه به حساسیت مخاطب نتیجه بگیرید. در واقع سندساز دروغ نمی‌گوید اما راست هم نمی‌گوید.

ب.جنگ روانی! آقای مقدم با انتشار "مقاله" اخیرش نشان داد که چرا کسی او و استادش را تحویل نمی‌گیرد. ایشان برای این که ثابت کند که استادش همان آقای «آوا» نیست استاد را مخاطب قرار می‌دهد. آن هم با کرشمه و عشو. نامه های ایشان به آقای «آوا» بیشتر شبیه نوشته های روماننیک است. حتا مردم کوچه و خیابان نیز با این مثل فارسی آشنا هستند که "به روباه گفتند شاهدت کیه؟ فرمود دم محترم." انتظار این که آقای آوا در جواب جناب مقدم خودش را همان استاد معرفی کند در مخیله ساده هیچ آدم نسبتاً عاقلی هم نمی‌گنجد. خب دوست عزیز! اگر آقای آوا می‌خواست رسماً و کتباً بگوید و بنویسد که همان استاد محترم جناب عالی ست که دیگر پشت این نقاب نمی‌رفت و این همه پشتک وارو نمی‌زد. با این حال برای سندسازی و اسکاندال باید به حربه های پوچ جنگ روانی دست زد. تخریب دیگران با روش جنگ روانی از قدیم شیوه استاد بوده است اما این روش منسوخ شده و همه با ترفندهای آن آشنا شده اند. درست مانند کامنت نویسی.

انتشار با آب و تاب ای میل آقای آوا در "مقاله" جناب مقدم، که آب دهان ایشان را از فرط ذوق و شوق راه انداخته است به وضوح نشان دهنده "همدلی و همسوئی" این دو برادر است. البته آقای آوا در نامه به دوست مهربان خود مرقوم فرموده که چندباری زیر مقالات این قلم کامنت نوشته است با نام **سعید** لابد؟ یا ستاره جون؟ و با همان محتوای دفاع از بورژوازی صنعتی و ۹۹ درصدی ها و حمله به تشکل های کارگری در دفاع از دموکراسی خواهی طبقه متوسط....

یک سوال مهم: درباره این مباحث و نکاتی که در پی خواهم گفت، جناب مقدم از زبان نزدیک ترین رفقای خود نیز استدلال های مبسوط انتقادی شنیده است. گیرم ایشان توانست با تکیه به سندسازی و جنگ روانی علیه من اسکاندال راه بیندازد و سر یکی دو نفر را شیره بمالد مسأله این است که ایشان با رفقای تشکیلاتی خود که با این قلم هم نظر هستند چه می‌کند؟

پ. یکی غضنفر را بگیرد! نامه جناب مقدم برای سازمان اقلیت و تقاضای نامربوط برای یافتن هویت کامنت نویسان اوج استیصالی است که تصورش هم ناامید کننده است. از متن نامه عاشقانه آقای آوا به جناب مقدم و طرح این اتهام که بنده همان آبتین درفش هستم معلوم می شود که چه کسی و با کدام هدف دنبال هویت یابی است. نکته پیداست که مقاله کوبنده آبتین درفش (**گذری سریع بر مبارزه طبقاتی در ایران با محک تکنیک حقیقت های موازی**) و نقد و تحلیل مواضع دست راستی آقای آوا بدجوری به هدف خورده است.

<http://www.rahekaregar.com/maghalat/2013/07/26/perosah.htm>

تنها ملاحظه من بر نقد آبتین درفش به مواضع راست و ضدکارگری آقای سعید آوا این است که متأسفانه منتقد نیز به یک قضاوت نادرست دست زده و آوا را "مهرة مشکوک حاکمیت و در ردیف نئولیبرال های خجولی همچون سازگار" نشانده است.

شگفتا که جناب مقدم برای مدیر سایت اقلیت این "تکلیف" را می نویسد: " با کامنت نویسان تماس بگیرید و از آنان بخواهید یکسانی هویت خود را با استاد تکذیب کنند!" (نقل به مضمون) امر جناب مقدم از قرار مورد اجابت قرار گرفته و پیام ایشان شنیده شده است!

ت. ماجرای سندیکای واحد! یک دروغ آشکار دیگر در "مقاله" جناب مقدم "چشم انداز" دل گشا می گشاید. ایشان می فرمایند بنده با کامنت نویسان موافق مشکلی ندارم و فقط با کسانی که در مخالفت با مقالاتم کامنت می نویسند دشواری دارم. این یک دروغ بزرگ است. همه دوستانی که مقالات من را از سایت البرز تا کنون دنبال کرده اند با انبوهی از کامنت مواجه شده اند. موافق و مخالف از هر دسته ای. گاه کسانی تحت عنوان هوادار جنبش سبز تا دل شان خواسته به من ناسزا گفته اند. دو سه سال است که یکی از اعضای ظاهراً مستعفی سازمان جناب مقدم مشتری پر و پا قرص کامنت های مقالات من است و هر چه دل تنگش می خواهد مرقوم می فرماید. البته وجه مشترک کامنت نویسی های این دوست عزیز کم و بیش همانی است که دبیر محترم کمیته اجرائی سازمان جناب مقدم مرقوم فرمودند. با این حال کی و کجا بنده به این ابراز "محبت" ها جواب داده ام؟ کجا واکنش نشان داده ام؟ بعد از سال ها فعالیت سیاسی چپ و راست این قدر می فهمم که فحش شنیدن در ذات کار سیاسی- البته در ایران- است. تنها در ماجرای برکناری آقای اسانلو بیش از ۲۰ نوشته انباشته از فحش و تهمت نثار من شد. در همان ماجرائی که جناب مقدم هول هولکی در **حمله به تصمیم سندیکای واحد اعضای هیأت مدیره آن را به شکستن "سنت کارگری" متهم کردند** و بعد که فهمیدند گند کار موضع شان در آمده است نسوز جا رفتند. همه کسانی که حوادث بعد از برکناری منصور اسانلو را پی گرفته اند به موضع گیری نخست جناب مقدم **علیه سندیکای واحد** و مانستگی آن با مقاله "**سندیکا و مبارزه طبقاتی**" آقای آوا آشنا هستند. به هر حال جناب مقدم دروغ می گوید. ایشان یک معذرت خواهی بزرگ به سندیکای واحد بدهکار است. باری من اگر با نظر مخالف مشکلی داشتم به راحتی مسیر کامنت ها را مسدود می کردم. مشکل من این است که یک نفر آدم بیکار به جای این که مقالات نیمه کاره خود را تمام کند، راه و بی راه وارد می شود و بی ارتباط با اصل مقاله اقدام به عقده گشایی می کند. پارازیت های اصلاح طلبان فقط "مفرح ذات است و ممد حیات". این لوس بازی ها و مزه پراکنی های بی مزه از نقد این قلم به جنبش سبز تا کنون ادامه دارد. مثلاً من در مورد دلیل حذف تصویر مادر ستار بهشتی در جریان ملاقات با اشنون مطلبی نوشته ام و یکی آمده و از "دکتر ظریف قهرمان" تعریف کرده و متلکی هم نثار ما فرموده! کامنت نویسی با اسم واقعی یا مستعار مسأله من نیست. همان طور که فعالیت سیاسی با اسم مستعار نیز امری پذیرفته و شناخته شده و بدیهی است. اما حکایت کامنت نویسی استاد جناب مقدم چیز دیگری است. تنها یک بار کامنت نویسی ماهرانه ایشان در ذیل مقاله "سازمان یابی کارگری بخش سیزدهم" مندرج در سایت اقلیت دست کم ۲ برابر حجم

کمی مقاله من است. البته از حق و انصاف نباید گذشت که مستقل از عقده گشائی های ربط و بی ربط، این قلم از درون کامنت های گاه و بی گاه جدی استاد نکاتی نیز آموخته ام. فی المثل از کامنت های مبسوطی که درباره **احمد شاملو** و **ابوالقاسم لاهوتی** زیر مقالات من نوشته است. فی الجمله از درون کامنت نویسی های ایشان می توان یک منتخب آثار قطور منتشر کرد. این ها دیگر کامنت نیست. مجلد دوم "چشم انداز و تکالیف" است. مضاف به این که خلاف دروغ نویسی جناب مقدم - که مبداء این شیوه مشخص جنگ روانی در قالب کامنت نویسی های مشابه و یک سان و تکراری را به مقاله "سازمان یابی کارگری/ بخش ۱۳" تنزل می دهد- واقعیت این است که زمان آغاز این کامنت نویسی ها به بعد از مقاله "جنگ امپریالیستی در لیبیا" و سپس نقد مواضع انتخاباتی و شکستن تحلیل های لیبرال منشانه ایشان و استاد باز می گردد. در نتیجه و چنان که پیداست مسأله فراتر از کامنت نویسی است. **متوجه منظورم می شی؟**

و **یک نکته دیگر**. جناب مقدم به درست می فرمایند "اصل بر برائت است!" چه کشفی! به راستی شما آن زمان هم که در ماجرای دستگیری دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب با استناد به محتوای بازجویی ها **مقاله بدون امضاء** نوشتید همین گونه فکر می کردید؟ آیا شده است یک بار؛ فقط یک بار در خلوت خود وجدان تان را شلاق بزنید که چرا در گیر و دار دعوای سکتی و برای بیرون راندن رقیبان سیاسی خود دانشجویان دربند را با تکیه به متن بازجویی های قلابی زیر ضرب گرفتید؟ این است معنای وفاداری به اصل برائت نزد آقای مقدم. نکته پیداست که طرح این نکته اساساً به مفهوم همپوشانی با مواضع مخالفان جریان آقای مقدم در ماجرای دستگیری های داب نیست.

پرائز بسته. می فرمایند که مواضع و تحلیل های آقای آوا و استاد جناب مقدم دو گونه است. اولی لیبرالی و دومی مارکسیستی. لطفاً گرانفروشی نکنید این استدلال بنجل را. این دیگر کتمان یا سوءهاضمه در برابر یک واقعیت پیچیده است. نکته پیداست که ما در این موضوع با دو طرز تفکر مختلف مواجه هستیم. اساساً یکی از دلایلی که آدم را پشت اسامی مستعار می فرستد همین تغییر مواضع سیاسی است. برای این تغییر گاه باید دل شیر داشت. این پدیده فراتر از یک عارضه پسیکولوژیک است. بی تردید تغییر مواضع از راست به چپ همیشه - و به درست- با افتخار صورت بسته است. اما از چپ به راست خیر! یکی از آن درجه جسارت و اعتماد به نفس و شهامت بهره مند است که تغییر مواضع و چرخش به راست خود را "کفر گوئی" می نامد و از آن دفاع می کند؛ اما دیگری از این جسارت بی بهره است. آن چه که در نوشته های جناب آوا دیده می شود در واقع همان گردش به راستی است که نطفه اش در "چشم انداز" شکل گرفته و دم خروشش گاه و بی گاه از سخنرانی های استاد بیرون زده است. من شخصاً و همیشه دم خروس را به قسم های حضرت عباس- از جنس نوشته ملال آور جناب مقدم- ترجیح داده ام. البته که استاد نمی تواند با نام سیاسی و شناخته شده خود تحلیل ها و مواضع راست و رفرمیستی و سوسیال دموکراتیک جناب آوا را بیرون دهد و به همین دلیل نیز پشت نام دیگری رفته است. شاید اگر ما به این موضوع نمی پرداختیم یکی دو سال دیگر خود استاد همه چیز را فاش می گفتند.

ث. وجهه سنجان جدید! شنیدم یک فعال کارگری از جنس همین "سوسیالیسم کارگری" جناب مقدم- که مرعوب نظریه پردازی های استاد شده و برای ایشان گریبان می دراند- فرموده است که بعد از انتشار بیانیه "دست از سر مقالات من بر دارید!": http://ofros.com/etelayee/gharaghozolo_khatabesk.htm

به نحو ملموس و محسوس و قابل شمارشی از "وجهه" من در متن جنبش کارگری کاسته شده است! ابتداء از این برادر خواهش می کنم اگر به دستگاه "وجهه سنج" خود نیاز ندارند موقتاً برای چند روز به رسم امانت در اختیار ما قرار دهند. اما این تفکر فقط یک بلوف و هارت و پورت نیست. کسانی که خود را عین و مساوی "سوسیالیسم کارگری" می دانند و مخالفان را با انواع و اقسام ترفندها هو می کنند یاد آور استشهادهایی هستند که در ایدئولوژی های ارتجاعی

ذوب شده و کوچک ترین مخالفتی را با شمشیر تکفیر جواب می دهند. ذوب شدن، ذوب شدن است. هر که با ما مخالف بود "چپ غیر کارگری" است، "گرایش بازدارنده" است؛ نوکر و جیره خوار جمهوری اسلامی و امپریالیسم امریکا (سولیداریتی سنتر) است و... در نتیجه آپرویش مباح و خونش حلال است! این منطق ذوب شدگان است. منطقی که در جنبش چپ تمام حجت خود را از حزب توده و فراتر از آن از برادر بریا و ژدانف وام می گیرد. آقای مقدم سوسیالیسم و طبقه کارگر را در خود عجین می بیند در نتیجه طبیعی است که خود را از هر دو بی نیاز بداند.

لیبرالیسم لیبرتر یا سوسیالیسم کارگری؟

می توان در این موارد بیش از این ها نوشت. اما ارزش ندارد. می دانم که حوصله همه از این بحث های صد من یک غاز سر رفته است. اما چه باید کرد؟ پیش از بالا گرفتن این قیل و قال ها من در چند مقاله کم و بیش مبسوط تحلیل ها و مواضع راست اینان را نقد کرده ام.

(از جمله بنگرید به مقاله "سوسیالیسم کارگران، سوسیالیسم خرده بورژواها".) برهه اخیر فعالیت سیاسی آقای مقدم بر بستری شکل بسته است که استاد در کتاب "چشم انداز و تکالیف" فرموله فرموده اند. دل بستن به پورژوازی صنعتی، توصیه به طبقه کارگر برای انداختن نیروی خود پشت این یا آن جناح بورژوازی، بحث های منسوخ اقتصاد توسعه، نیمه صنعتی، کارگاه های کوچک، شکل بندی کنسرن ها و به تبع آن ایجاد اتحادیه ها و فرمیسم جدید از کانال اصلاح طلبان و سرمایه داخلی و این دست نظریه های راست. در واقع بر اساس همین "نظریه پردازی های" کج و معوج استاد است که جناب مقدم توهم برشان می دارد که اصلاح طلبان دارند کافه را به هم می ریزند. تا آن جا که به این قلم مربوط می شود نقد دم دستی سیاسی نظرات راست جناب مقدم دو سال پیش در مقاله "انتخابات در گیومه" به اجمال صورت بسته است.

http://etehadkargari.blogspot.fr/2012/01/blog-post_4599.html#more

در این نقد (بخش "یک موضع نادرست در تبیین مواضع انتخاباتی اصلاح طلبان") به وضوح خوش بینی و توهم مفرط جناب مقدم به اصلاح طلبان را نشان داده ام.

تحلیلی که مدعی است "اصلاح طلبان با غر و لند به صف انقلاب و سوسیالیسم و جنبش کارگری می پیوندند" (نقل به مضمون از نوشته آقای مقدم) در واقع فقط یک تحلیل نیست. بیش از این یک آرزو و امید و افق و آرمان سیاسی و به قول خودشان "ستراتژی سوسیالیستی" است. آن چه که جناب مقدم در ارزیابی انتخابات ۸۸ و پیش از آن در تحلیل جنبش سبز گفته بود برآیند مستقیم همان نظریه پردازی های استاد است. باری خلاف تحلیل ها و در واقع آمال افراد خوش خیال "اصلاح طلبان با غر و لند" به سوی "سوسیالیسم کارگری" نیامدند، سهل است بزرگان آنان - امثال سعید حجاریان و تاجیک- به موج اعتدال حسن روحانی پیوستند و از ادعای تقلب در انتخابات به تعبیر حجاریان به "تدلیس" گرویدند، "موج دوم" بر ساخته ذهن جناب مقدم و استاد فرونشست، همه مدبر و معتدل شدند اما شگفتا که آن دو برادر هنوز در انتظار موج سوم خمیازه می کشند. البته جناب مقدم در یک گفت و گوی یوتوبی به انتصاب مصطفی پورمحمدی در مقام وزارت دادگستری در دولت روحانی اعتراض کرد. ایشان زمانی که پورمحمدی به پست بسیار مهم وزارت کشور در دولت اول احمدی نژاد منصوب شد اعتراضی نداشت. دلیل ماجرا روشن است. انتظار از روحانی. این نیز فقط یک تحلیل نیست. یک افق سیاسی است. از این لطیفه هم بگذریم که استاد جناب مقدم حداکثر عمر دولت احمدی نژاد را دو سال دانسته بود. باری این افق سیاسی به دلیل تعلقات سکتی وقتی می خواهد به ماجرای اعتصاب عمومی در کردستان بپردازد ابتداء از دروازه تشکیک وارد می شود و سپس خجولانه در کنار حزب دموکرات می ایستد.

دوست عزیز! از قدیم الایام می گفتند که چپ ها به چیزی شبیه انتقاد از خود پای بند هستند، شما چطور؟ اینک که تحلیل های سیاسی شما و استاد یکی پس از دیگری نامربوط از آب در آمده است، چرا به جای گیر دادن به این و آن و خاطره نویسی آن ها را پس نمی گیرید؟ چهارده سال گذشت و رفرمیسم جدید شکل نیست، خلاف آمال و آرزوی پنهانی شما " ترور " سفیر عربستان در امریکا و بحران اتمی به جنگ و بمباران هوایی ایران و آرزوی قلبی شما (رژیم چنج) نینجامید، احمدی نژاد هم دو ساله سقوط نکرد، اصلاح طلبان هم نه غر و لند کنان و نه شوخ و شلنگ تخته زنان به "سوسیالیسم کارگری" ملحق نشدند، زرت "موج دوم" هم قمصور شد.... دست بردارید دیگه آقا جان!

به جز توهم و امید به اصلاح طلبان، جناب مقدم دچار یک توهم بزرگ دیگر هم شده است. شاید بهتر است گفته شود توهم خودبزرگ بینی! در عمق این توهم جناب مقدم بر این باور است که در جنبش کارگری ریشه دوانده و در حال عروج است و به همین خاطر نیز دشمنان دست به دست هم داده اند و یکی آدم ساده لوح همچون بنده را اجبر کرده اند تا مانع از عروج بیشتر ایشان شود!! این چه عروجی است که آدم به لاقبائی همچون این قلم می تواند مانع آن شود؟ (بدون شرح.....)

جناب مقدم نه در یک چاله بلکه در یک چاه افتاده است. ایشان برای خروج از این مهلکه تنها یک راه دارد. مراجعه به صداقت کارگری خود و ترجیح حقیقت بر تشکیلات و فرقه و قبیله. همین. بگذریم.....

بعد از تحریر

می گویند پیرمرد نود ساله ای به پزشک مراجعه کرد و گفت "آقای دکتر! من ۴ ساله با یک دختر ۱۸ ساله ازدواج کرده ام و ۴ تا بچه دارم و چشم می سوزه! " دکتره می گه "ببین پدر جان! من رفته بودم شکار. یه پلنگ حمله کرد و من اسلحه کشیدم و تیراندازی کردم و پلنگ را کشتم ولی بعد دیدم ای ول! من به جای تفنگ عصا داشتم!" پیر مرده می گه "مگه می شه آقای دکتر؟" دکتره می گه " خب دیگه چه خبر پدر جان؟" حالا حکایت جناب مقدم است.

دوست عزیز آقای مقدم! سند می سازی؟ خب بساز! دروغ می نویسی؟ خب بنویس! اسکندال راه می ندازی؟ خب بنداز! اما.... راستی دیگه چه خبر پدر جان؟